

«زندگی سراسر فهم مسئله است» راهی بازار نشر می‌شود

کتاب جدید نعمت الله فاضلی با عنوان «زندگی سراسر فهم مسئله است» مسئله و مسئله شناسی در علوم اجتماعی انسانی ایران توسط انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر می‌شود.



کتاب جدید نعمت الله فاضلی با عنوان «زندگی سراسر فهم مسئله است» مسئله و مسئله شناسی در علوم اجتماعی انسانی ایران توسط انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر می‌شود.

به گزارش خبرگزاری مهر، به زودی تازه ترین کتاب نعمت الله فاضلی با عنوان «زندگی سراسر فهم مسئله است» مسئله و مسئله شناسی در علوم اجتماعی انسانی ایران توسط انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر می‌شود.

فاضلی در معرفی این اثر گفت: این کتاب عصاره معرفت شناختی و هستی شناختی همه نوشته های من و حدود پانصد صفحه است. این کتاب با کاغذ بالک و کیفیت عالی چاپ شده است. «زندگی سراسر فهم مسئله است» می تواند به همه محققان و دانشجویان که درگیر انجام پروژه های تحقیقاتی و نگارش رساله و پایان نامه هستند کمک کند. در واقع راهنمای انجام تحقیقات مسئله محور است.

وی افزود: تا جایی که می دانم این اولین کتابی است که جایگاه و بحث مسئله در فرایند تحقیق را به صورت مستقل در چارچوب کتاب مستقل بحث می کند. من در زبان انگلیسی هم چنین کتابی ندیده ام. ضمناً در این کتاب تلاش کرده ام نثر روان و ساده و بیان روایی و مردم نگارانه را برای توضیح مباحث غامض نظری و فلسفی به کار گیرم. نمی دانم چقدر در این کار موفق بوده ام، اما همه آنها که پیش از چاپ کتاب را خوانده اند اذعان دارند که روان و شیرین بودن ویژگی مهم این کتاب است. امیدوارم این کتاب خواننده شود.

در ادامه بخشی از پیشگفتار کتاب می آید؛

«نوع علوم اجتماعی که می توان به آن پرداخت به رابطه ای بستگی دارد که با جهان اجتماعی و در نتیجه به جایگاهی مربوط می شود که ما آن را اشغال می کنیم» (بوردیو ۱۳۹۴: ۳۲).

این جمله را از آلبر کامو در دفترچه کلمات قصارم نوشته ام: «آنچه هستی و آنچه در فکر دارید را در نوشته های تان نشان دهید». می خواهم در اینجا که آغاز پژوهش است و به پیش گفتار اختصاص دارد، به این توصیه کامو عمل کنم. تمام این اثر روایتی است از آنچه هستم یا شاید دقیق تر بگویم «آنچه باید باشم» ولی نیستم و در ذهن و ضمیرم می دانم و می خواهم این گونه باشم.

این پژوهش روایتی است از نویسنده ای که گمان می کند باید مسئله شناس باشد؛ کسی که وظیفه اش پرسیدن و به چالش کشیدن و روایت کردن پرسش های جامعه و فرهنگ در زمانه و روزگارش است. وقتی این پیش گفتار را می نوشتم، توصیه کامو در ذهنم بود و می نوشتم. در حین نوشتن به یاد این سخن سارتر افتادم: «هنگامی که آغاز به نوشتن می کنم، ناگهان پی می برم که درک من از آن موضوع تا چه اندازه اندک است». بیشتر که نوشتم، بیشتر محتاج نوشتن شدم. همین احساس مرا به نوشتن بیشتر وا می داشت. وقتی کار نوشتن به پایان رسید، متوجه شدم آنچه نوشته ام بیش از پیش گفتار در معنای مرسوم آن است. پیش گفتار معمولاً یادداشتی چهار پنج صفحه ای است که برخی نکات کلی کتاب در آن بیان می شود. اما در اینجا از فرصت استفاده کرده و به جای دو سه صفحه، بیست سی صفحه نوشته ام و به جای نکات کلی، شرح جزئی از پژوهش و رویکرد آن ارائه داده ام. می شد این مباحث را در فصل های مختلف کتاب گنجانم، اما به نظرم شاید خوانندگان در همین ایستگاه اول علاقه مند باشند به تمام محتوای این اثر دسترسی پیدا کنند. این تردید را هم داشتم که اساساً بعد از خواندن این پیش گفتار به خواندن بقیه پژوهش بپردازند یا نه! این بود که قلم را رها کردم تا آنچه می خواهد بگوید و بنویسد. از آنجایی که «این یک پیش گفتار نیست»، از شما عذرخواهی می کنم، اما دعوت می کنم آن را بخوانید. امیدوارم از این کار چندان پشیمان نشوید.

*پرسش ربط

اجازه دهید بحث را با بیان خاطره ای آغاز کنم. سال ۱۳۶۵ از دانشگاه تبریز لیسانس پژوهشگری اجتماعی گرفتم و به

روستای زادگاهم پیش خانواده آمدم تا برای شرکت در کنکور ارشد خودم را آماده کنم. شبانه روز مطالعه می کردم تا از دیوار کنکور با موفقیت بگذرم. روزی مشغول مطالعه بودم و پدرم از مطالبی که می خواندم سؤال کرد و ضمناً پرسید: «خب، چیزهایی که در دوره لیسانس خواندی، ربطی هم به ما و به زندگی دارند؟». گفتم «بله، در پایان این دوره گزارشی دربارهٔ مصالح آباد نوشته ام و در آن دربارهٔ تمام زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آداب و رسوم قدیمی و دانش های بومی روستایمان تحقیق کرده و توضیح داده ام». گفتم: «اینها را که نوشته ای، دیدم. خب، این مطالب چه مسئله ای را حل می کند؟» در آن زمان پاسخی برای پدرم نداشتم. هنوز هم نمی دانم گردآوری فولکلور و ویژگی های روستا به شیوه ای که آن زمان رایج بود، کدام مشکل مردم روستا را حل می کند. یا حتی نمی دانستم که آن گزارش به کجای زندگی امروزی «ربط داشت». پدرم از مکتب خوانده های قدیم بود و خط خوش داشت و دقت نظر؛ اما علوم اجتماعی را نمی شناخت و حتی نام این رشته تا پیش از دانشگاه رفتنم به گوشش نخورده بود. پرسش کاملاً معقول و بجایی داشت: «آموخته هایم در علوم اجتماعی ربط شان با زندگی واقعی چیست؟ این درس های دانشگاهی چه مسئله ای را حل می کنند؟»

در آن سال ها در آغاز راهی بودیم که دانشگاه در ایران در حال توده ای شدن بود و نتیجهٔ آن بعد از سی و چند سال این شد که اکنون چهارده میلیون دانش آموخته و سه و نیم میلیون دانشجو داریم که نیمی از آنها در رشته های علوم انسانی و اجتماعی هستند. این جمعیت پُرشمار اکنون همان «پرسش ربط» را دارند. پرسش پدرم اگرچه در آن زمان طنینی جدی در ذهنم نینداخت، بعدها که درگیری ام با این علوم بیشتر و بیشتر شد، دریافتم که «ربط» این علوم به «ما» و به «زندگی ما» پرسشی نیست که بتوان آن را به سادگی پاسخ داد. پدرم دریافته بود که تحقیق کردن و نوشتن دربارهٔ چیزی نمی تواند به تنهایی «پرسش ربط» را پاسخ دهد، مگر آنکه تحقیق بتواند مشکل یا مسئله ای را توضیح دهد. او دریافته بود که «ربط داشتن» صرفاً به معنای دربارهٔ چیزی سخن گفتن نیست، بلکه چیزی فراتر از آن باید باشد.

آن روز پاسخ های دم دستی به پرسش پدرم دادم. مثلاً اینکه دانش آموختگان علوم اجتماعی می توانند در سازمان های مختلف استخدام شوند و از طریق خدمت در سازمان ها به آبادانی کشور کمک کنند و از مشکلات جامعه بکاهند. این جواب لاف‌زنانهٔ اکنون که سازمان ها از دارندگان مدارک تحصیلی اشباع شده و بخش مهمی از بیکاران را دانش آموختگان تشکیل می دهند، پاسخ آشکارا نادرستی است. ضمن اینکه استخدام شدن در سازمان ها لزوماً به معنای ارائهٔ خدمت نیست، یا لزوماً افراد در سازمان ها از آموخته های دانشگاهی خود استفاده نمی کنند.

پدرم می خواست بداند فرزندش بعد از گذراندن ۱۲۶ واحد درسی، اکنون چه آموخته است؟ و آموخته هایش چه نسبتی با زندگی واقعی دارد؟ این پرسش زمانی که دوره های کارشناسی ارشد و دکتری را گذراندم، جدی تر هم شد. آن زمان دیگر پدرم از این جهان رفته بود، اما طنین پرسش او در گوشم بود. همان طور که در فصل اول توضیح داده ام، از همان آغاز فعالیت دانشگاهی ام تا امروز که یکم شهریور سال ۱۳۹۸ شمسی و سالروز تولد پنجاه و پنج سالگی ام است، همیشه درگیر «پرسش ربط» علوم اجتماعی و انسانی بوده ام. این پژوهش در ادامهٔ کوشش هایم برای واریسی همان «پرسش ربط» است. گمان می کنم اکنون با نوشتن این اثر به گنه سخن پدرم و درستی آن پی برده ام: ربط رشته های علوم اجتماعی و انسانی به ما و زندگی ما از طریق درگیری این دانش ها با مسئله ممکن می شود.

اگر این قاعده را حمل بر صحت کنیم، در آن صورت باید دید مسئله چیست؟ و چگونه دانش های اجتماعی و انسانی به مسئله می پردازند؟ و چه مسئله هایی را ممکن است در این دانش ها مطرح و یا از طرح آنها پرهیز کرد؟ آیا علوم اجتماعی و انسانی در ایران «مسئله محورند» یا «مسئله گریز»؟ مسئله هایشان ربطی به ما، مای ایرانی دارند یا نه؟ پرسش ربط، پرسشی جدی است و از چرایی و اهمیت و ضرورت دانش می پرسد. در دانشگاه معمولاً پرسش از «چیستی» و «چگونگی» بیش از «چرایی» و «تناسب» یا ربط اهمیت دارد. اما گمان می کنم زمان آن رسیده است که پرسش های «چیستی» و «چرایی» در کنار هم و به نحو مناسب در نظر گرفته شوند.

اینها پرسش هایی است که مدت هاست در فضای فکری و فرهنگی ایران طنین افکنده است. گفتمان عمومی یعنی مطبوعات و رسانه ها مدت هاست که از ناتوانی و فقر علوم انسانی و اجتماعی سخن می گویند. صادق زیباکلام، استاد دانشگاه که در حوزهٔ عمومی چهرهٔ شناخته شده و تأثیرگذاری است، در جایی این گونه ناتوانی علوم انسانی در ایران را ترسیم می کند:

ظرف این یکصد سالی که از تأسیس علوم انسانی در ایران می گذرد، سابقه نداشته که استادان ایرانی موفق شده باشند یک فکر، یک نظریه، یک پژوهش اصیل، یک مطالعهٔ جدید و در مجموع یک کار ارزنده، متحول کننده و در سطح استانداردهای بین المللی از خود ارائه دهند. واقعیت تلخ آن است که ما در هیچ حوزه ای از علوم انسانی نتوانسته ایم از خود چیزی ارائه دهیم. هر چه بوده، مال دیگران و عمدتاً مال غربی ها بوده است و ما صرفاً آن را یا آنها را به فارسی ترجمه کرده ایم. عالم ترین، فاضل ترین، باسوادترین و در یک کلام مطرح ترین استادان علوم انسانی ما در نهایت چیزی بیش از یک مترجم نبوده و نیستند. همهٔ هنر آنان این بوده که بگویند فلان اندیشمند، صاحب نظر، متفکر و فیلسوف

غربی این را گفته یا آن را گفته و همان را ترجمه کرده ایم. بگذریم که در مواردی حتی این انتقال نیز به درستی انجام نگرفته. به این معنا که ترجمه صورت گرفته یا رساله ای که پیرامون آن اندیشمند توسط استادان ما به فارسی تألیف شده آن قدر ثقیل، گنگ و نامفهوم است که خواننده پس از بارها مطالعه هنوز نمی تواند درک کند که بالاخره جوهره حرف یا نظر آن اندیشمند چه بوده (زیباکلام ۱۳۸۶).

اینکه روایت زیباکلام از ناکامی علوم انسانی در ایران درست است یا نادرست، موضوع سخنم در اینجا نیست. نکته این است که اگر پدر کشاورز و روستایی من از ربط این علوم با زندگی پرسش می کند، دیگران از جمله استادان دانشگاه از میزان توان مندی و کام یابی و «توسعه معرفتی» این علوم می پرسند. برخی فیلسوفان ما هم به صراحت نوشته و گفته اند که علوم اجتماعی و انسانی ما هنوز در مرحله گردآوری و انتقال اطلاعات است و به مرحله بلوغ و اندیشه ورزی جدی نرسیده است. داوری اردکانی در این زمینه معتقد است:

هنوز ما مسائل اجتماعی را درک و طرح نکرده‌ایم؛ و هر کس هر چه در علوم اجتماعی گفته و نوشته است، گردآوری مقدماتی اطلاعات و آمار یا کلیاتی از آرای دانشمندان اروپایی و آمریکایی بوده است. ما حتی در سیاست نقد نداریم، بلکه موافقت و مخالفت داریم و مخالفت‌های خود را با نقد اشتباه می‌کنیم. از علوم دیگر هم چنانکه باید بهره برداری نمی‌کنیم. در این وضع، علم بی‌جاگاه می‌شود (داوری اردکانی ۱۳۸۷: ۳۳). این سخن داوری اردکانی بیان ناکامی ما در حوزه علوم اجتماعی و انسانی است. به نوعی باید گفت کام یابی یا ناکامی علوم اجتماعی و انسانی، روی دیگر سکه ربط و تناسب است؛ زیرا اگر این علوم تناسب و ربط شان با جامعه و زندگی ما را تحکیم کرده باشند، می توان گفت پرسش «توسعه معرفتی» هم پاسخ داده شده است. در علوم اجتماعی و انسانی «توسعه معرفتی» و «پرسش ربط» در هم تنیده اند، زیرا این دانش ها بافت مند و وابسته به متن جهان اجتماعی و تاریخی شان هستند. زیباکلام هم برای اثبات ادعایش مبنی بر توسعه نیافتگی علوم انسانی به بیگانه بودن و «نامربوط بودن» این دانش ها در ایران تکیه می کند؛ اینکه «نتوانسته ایم از خود چیزی ارائه دهیم». دقیقاً در اینجا هم با پرسش های ربط سروکار داریم.

چگونه باید این پرسش ها را پاسخ داد؟ همان طور که در فصل هفتم این اثر اشاره کرده ام، بسیاری از محققان در سال های اخیر «پرسش ربط» را مطرح کرده اند، اما تاکنون کسی برای رسیدگی و مطالعه این پرسش و پرسش های وابسته به آن رویکرد معرفت شناسانه ای ارائه نکرده است. همان طور که در فصول آینده خواهیم دید، تلاش های ما در دوره معاصر برای خلق «دانش متناسب» و مرتبط با جامعه ایران، عموماً تلاش هایی ایدئولوژیک بوده اند و کمتر درون مایه معرفت شناختی داشته اند. من هم در اینجا نمی خواهم رویکردی خنثی و از نظر ارزشی بی طرف ارائه کنم، اما همان طور که خواهیم گفت و استدلال خواهیم کرد، ضرورتاً هر نوع جانبداری ارزشی لزوماً ایدئولوژیک نخواهد بود. از دیدگاه من، ایدئولوژی زمانی اهمیت دارد که دانش را برای تولید و تداوم «رابطه سلطه» به کار ببریم.

تحقیق پیش رو تلاشی است برای ارائه رویکردی به نام «مسئله شناسی فرهنگی»، رویکردی که بتوان از طریق آن به پرسش ربط و پرسش مسئله معطوف شد. این اثر، تحلیلی است انتقادی از چگونگی ایجاد مسئله و شیوه طرح آن در نظام دانش علوم اجتماعی و انسانی ایران و همچنین تلاشی است برای ارائه یک رویکرد به تحلیل مسئله در این علوم. نظام دانش رایج در آموزش عالی ایران در حوزه علوم اجتماعی و انسانی قادر نیست مسئله محور باشد. مسئله در این نظام دانش به حاشیه رانده شده است. این جای خالی مسئله را «مسئله وارگی مسئله» می نامم. چالش عینی و واقعیتی که این مطالعه به منظور مواجهه با آن انجام می شود، به حاشیه رانده شدن و یا در حاشیه ماندن مسئله در علوم اجتماعی و انسانی دانشگاهی در ایران است. این پژوهش می کوشد نشان دهد که چرا و چگونه چنین اتفاقی افتاده است و اینکه چرا باید مسئله را از حاشیه بیرون آورد و آن را در بطن و متن اندیشه و تحقیق دانشگاهی قرار داد. در این زمینه که «چگونه» می توان نظام دانش دانشگاهی را مسئله محور کرد، تلاش کرده ام مستقیماً راهبردی ارائه ندهم و فنون و دستورات عمل صادر نکنم. اساساً در «مطالعات مسئله شناسانه» از این نوع، ما بیشتر با فهم پذیر کردن موقعیت و مسئله سروکار داریم و نه با مباحث فنی و مدیریتی که می خواهد با مداخله در سازمان اندیشه آن را به سمت و سوی خاصی سوق دهد.

رویکرد «مسئله شناسی فرهنگی»، رویکردی است معطوف به رؤیت پذیر و روایت پذیر کردن «مسئله فرهنگی». در این اثر نشان داده ام که مسئله فرهنگی از درون گفتمان ها و تحولات تاریخی و اجتماعی ملت ها و جوامع برمی خیزد، اما در عین حال، این محققان و اندیشمندان هستند که مسئله ها را صورت بندی می کنند، آنها را صدا می بخشند و به سخن در می آورند. محققانی می توانند صداهای موجود در هستی اجتماعی و تاریخی شان را بشنوند و به آنها گوشه باشند که به تجربه های زیسته شان توجه و تأمل جدی کنند.

پدیدارشناسان توانسته اند این واقعیت را به روشنی نشان دهند که تأمل در تجربه ها و پدیدارهایی که بر ما ظاهر می

شوند و ما محمل آنها هستیم، می تواند منبع بزرگ خلاقیت و دانش باشد. نیستانی در اثر ماندگار و خواندنی ما در باران خواهیم ماند: نقد حال اصحاب دانش ضمن اینکه روایتی پدیدارشناسانه از موقعیت نظام دانش در ایران ارائه می کند و تجربه زیسته اش از استادی و استادان دانشگاه در ایران امروز را روایت می نماید، می نویسد که این گونه مطالعات در ایران سابقه ای دیرینه دارد و کتاب کلاسیک تاریخ بیهقی را نمونه ای اعلی از این دست مطالعات معرفی می کند: تاریخ بیهقی از نمونه های برجسته در پژوهش های پدیدارشناسانه به حساب می آید. کار پدیدارشناسی در این اثر، نوعی پرده برداشتن از اراده قهرمانانه حسنک وزیر است. ابوالفضل بیهقی در این اثر ماندگار با زبردستی و چیرگی تمام، ضمن توصیف و تفسیر وقایع زندگی حسنک وزیر، نفس طاقت آزموده و تن زنده و طوفان کش او را در بلندای تاریخ بر همگان هویدا می سازد (نیستانی: ۱۴: ۵۹۳۱).

همان طور که در هنگام خواندن این اثر می بینید، تلاش کرده ام تا جایی که ممکن است روایت هایی از تجربه هایم در قلمروهای مختلف زندگی را دست مایه معرفتی قرار دهم و از موقعیت مسئله واره ی مسئله در نظام دانش ایران کنونی آشنایی زدایی کنم. بنیان های معرفت شناختی و زیبایی شناختی این سبک نوشتار و شیوه بحث و استدلال را هم در فصول این اثر تشریح کرده ام. نکته کلیدی در اینجا این است که بدانیم لازمه رویکرد مسئله شناسی فرهنگی این است که محقق از تجربه هایش به نحو پدیدارشناسانه سخن بگوید. از این رو، نباید روایت ها و خودروایت گری های محققانه این پژوهش را به قصه گویی تقلیل داد. البته می دانم که ذهن و زبان رایج در نظام دانش موجود در ایران و عادتواره غالب محققان ما چندان با این سبک خودروایت گری محققانه مانوس نیست. از این رو، از همین جا شما را دعوت می کنم به تأمل و توجه به نوآوری احتمالی که این اثر از نظر شیوه یا سبک نگارش دارد و لزوم معرفت شناختی این سبک. در اینجا از نوشته نیستانی کمک می گیرم تا توجه معرفت شناختی این سبک خودروایت گری محققانه را بیان کنم، اگرچه در لابه لای فصول به تفصیل این موضوع را شرح داده ام. نیستانی می نویسد:

در تبارشناسی تجربه زیسته، محقق مسئله را فقط از توصیف های زمینه ای و زمان حال به دست نمی آورد، بلکه ریشه یابی زندگی او از گذشته تا اکنون راه را برای اشاره ها و نشانه ها؛ تفکربرانگیز درباره پدیده می گشاید. نگارنده با درهم آمیختگی تجربه زیسته گذشته با آنچه که اکنون با آن مواجه است، ضمن درک حقیقت کنش های بازیگران عرصه دانش، تلاش می کند تا به تفکر فلسفی و به پیوندهای نامتناظر و به جنبه نامتناهی و نامتعارف رویدادهای تحصیلی و آموزشی خود بپردازد (همان).

در این پژوهش، رویکرد مسئله شناسی فرهنگی را از طریق نگاهی میان/فرارشته ای و با الهام و اقتباس از رویکردهای فلسفی و جامعه شناختی به مسئله ارائه می کنم. مسئله شناسی فرهنگی عبارتی است که در زبان و گفتمان رسانه ای و احیاناً زبان سیاسی می تواند به کار رود و شاید هم به کار رفته باشد، اما در اینجا آن را برای نخستین بار موضوع پژوهش دانشگاهی مستقل قرار داده ام. نوآوری این پژوهش همین صورت بندی تازه از رویکرد مسئله شناسی فرهنگی به زبان فارسی است.

ما نیز متأثر از موقعیت تاریخی و اجتماعی که در آن زیست می کنیم و با توجه و تکیه بر ظرفیت ها و قابلیت های اندیشه ورزی و موقعیت معرفتی مان می توانیم به وضع و حال مان وقوف و اشراف پیدا کنیم. ما در اینجا منظورم محققان و نویسندگان و دانشگاهیان است. این وظیفه حرفه ای و اخلاقی ماست که به جامعه و مسئله های آن بیندیشیم و به آنها زبان داده و رؤیت پذیر و روایت پذیرشان کنیم. جامعه ایران همواره در این دوره معاصر در فرایند پویایی های پرشتاب بوده است و همواره گویی در نقطه حساس و عطف تاریخی اش قرار داشته و پرسش طرح می کرده است. در چنین جامعه ای محققان و دانشگاهیان مسئولیت بزرگ مسئله شناسی را بر عهده دارند. از این رو، مانند سعید زیباکلام معتقدم:

ما است که تعیین می کند چه پدیداری معضله یا مسئله محسوب شود و چه تقدم و تأخر و فوریت یا ضرورتی برایش لحاظ گردد. پدیدارها خواه در عرصه طبیعی و خواه در عرصه های بسیار ژرف تر و پایه ای تر انسانی و اجتماعی، هیچ گاه هیچ سخنی درباره اولویت یا ضرورت شناسایی شان به ما نمی گویند (زیباکلام: ۱۳۹۵: ۱۹۵). زیباکلام به درستی محققان را در جایگاه مسئله شناس قرار می دهد و معتقد است که مسئله شدن مسئله ها را مسئله شناسان تعیین می کنند. اما مسئله شناس کیست؟ احتمالاً زیباکلام با من هم کلام است که دارندگان مدارک تحصیلی به دلیل مدارک شان حتی اگر فلسفه خوانده باشند یا جامعه شناسی، مسئله شناس نیستند. همین طور، هر نویسنده ای که مقاله نویس یا محقق باشد، صرفاً به خاطر قلم و ذهن زیبایش مسئله شناس نیست.